

رساله‌ای از میر عظمت الله «بیخبر» بلگرامی

دکتر سید حسن عباس

رادیو ایران، تهران

میر عظمت الله «بیخبر» بلگرامی (متوفی: ۱۱۴۲ هـ) از عرفا و شعرای قرن دوازدهم است که در هندوستان بسر می‌برده است. پدرش میر سید لطف الله بلگرامی معروف به شاه لدها (۱۱۴۳-۱۰۵۳ هـ) نیز عارف بنام بود. آزاد بلگرامی (۱۲۰۰-۱۱۱۶ هـ) شاعر و تذکره‌نویس معروف فارسی مرید شاه لدها بود و در اکثر کتاب‌های خود از آن جمله انیس المحققین، شجرة طیبه و مآثر الکرام شرح احوال شاه لدها را به تفصیل نگاشته است. همچنین آزاد بلگرامی با میر عظمت الله «بیخبر» بلگرامی نیز صمیمیت و علاقه خاصی نشان داده و فضایل او را در تذکره‌های خود بیان داشته است. آزاد درباره «بیخبر» می‌نویسد:

«حق تعالی ایشان را از قابلیت ظاهری نیز نصیبی خوش عطا کرده بود و در شعرگویی و شعر فهمی کامل بودند و در اشعار خود مضامین دقیق و نازک ایجاد نموده‌اند. کلیات اشعار ایشان از غزل و قصیده و رباعی و غیره قریب هشت هزار بیت است. و از تألیفات ایشان است قصص الانبیاء که در عرصه هفت روز تألیف نموده‌اند، و رساله مناقب شاهانه و انشای استغنایه و گلشن‌نامه و تذکره الشعرا مسمی به سفینه «بیخبر» و غیره... وصال ایشان بیست و چهارم ذی‌قعدة روز دوشنبه سنه اثنین و اربعین و مائة و الف در دهلی اتفاق افتاد.^۱ مزار ایشان در جوار مرقد سلطان المشایخ نظام الدین اولیا است. احقر العباد سید غلام علی آزاد در وفات ایشان قصیده‌ای گفته که در هر مصرعش تاریخ است، در این جا بر مطلعش اختصار رفت:

۱ دکتر ظفر اقبال ۲۲ ذی‌قعدة نوشته است؛ دانش، اسلام‌آباد، شماره ۹، ص ۵۵.

میزند جوش تلاطم باز عَمَّان الم اشک می ریزد بلوح دیده مژگان دلم
و همان تاریخ از این آیه قرآنی برآورده و یک عدد مطلوب به حسن تعمیمه داخل آن
نموده: قضی نجه عظمت الله.^۲

«بیخبر» بلگرامی آثار گرانبهایی از خود به یادگار گذاشته است، از آن جمله:

۱- دیوان اشعار فارسی: مشتمل بر قصاید، غزلیات، رباعیات و مثنویات حدوداً
هفت یا هشت هزار بیت.

۲- سفینه «بیخبر»: تذکره شعرای پارسی گوی شبه قاره است که در سال ۱۱۴۱ هـ ق
تألیف نموده است. این تذکره از احمدی (بدر مؤلف) آغاز می شود و به احمد یار خان
یکتا لاهوری به بیان می رسد.^۳

۳- رساله ماقّل و دلّ: رساله ایست مختصر در فضیلت عقل و ادراک.^۴

۴- غبار خاطر.^۵

۵- قصص الانبیاء.

۶- رساله مناقب شاهانه.

۷- انشای استغنایه.

۸- گلشن نامه.

۹- گرامی نامه.

گرامی نامه

گرامی نامه رساله ایست کوتاه که آزاد بلگرامی آن را در انیس المحققین جای داده
است. این رساله درباره وحدت وجود است و در آن به پیروی حق تأکید شده است.
عبدالحی نیز از این رساله یاد کرده است.^۶

۲. انیس المحققین، ص ۸۴.

۳. دکتر علی رضا نقوی: تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۲۳۴.

۴. این رساله به کوشش دکتر ظفر اقبال در مجله دانش، اسلام آباد، شماره ۹، بهار ۱۳۶۶، ص ۶۹-۵۵
چاپ شده است.

۵. چاپ شده است.

۶. نزهة الخواطر ۱۸۲/۶.

«بیخبر» بلگرامی در آغاز رساله می نویسد که «این چند کلمه در جواب گرامی نامه آن
جان عزیز ثبت می شود» اما معلوم نیست که مخاطب «بیخبر» در رقعۀ اول «آن جان عزیز»
و در رقعۀ ثانی «افضل الفضلا» کیست؟ دکتر فضل الرحمن ندوی رساله گرامی نامه را
جزو نامه های شاه لدها بر شمرده است که صحیح نیست.^۷

این رساله تا به حال از چشم محققان و پژوهشگران پنهان بود، خوشبختانه به توجه
آزاد بلگرامی در کتاب انیس المحققین ثبت و ضبط گردیده است و از خطر نابودی
محفوظ و مصون مانده است. نسخه های انیس المحققین به شرح زیراند:

۱- کتابخانه دانشگاه اسلامی، علیگره، ذخیره حیب گنج، شماره ۴۵/۲۱، نستعلیق،
احمد علی، ۱۲۶۶-۱۲۹۰، ص ۱۷۹.

این رساله (گرامی نامه) از ص ۷۸ آغاز می شود و به ص ۸۱ به پایان می رسد. فیلم این
نسخه به توسط آقای حکیم ظل الرحمن به دست اینجانب رسیده است که بر خود
لازم می دانم از محبت و لطف و همکاری ایشان در کار پژوهشی تشکر نمایم.

۲- کتابخانه آصفیه، حیدرآباد. ۳- آرشیوی ایالتی اترپرادش، اله آباد. و ۴- کتابخانه
مرکزی دانشگاه حیدرآباد.

رساله گرامی نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن والصلوة على نبيه من قال انا
احمد بلاميم^۸ و من راني فقد راي الحق.

بعد هذا، این چند کلمه در جواب گرامی نامه آن جان عزیز ثبت می شود. آن که وجود
حضرت جل و علا چنانکه واجب است، پرستش او نیز بر بنده ها واجب و فرض، و
همچنانکه [ص ۷۸] ذات پاک رسول ﷺ محض خیر و صلاح است، تبعیت احکام او هم

۷. خدا بخش ژرنال، شماره ۷۶-۶۹، ص ۱۴-۱۰۲.

۸. استناد این سخن به پیامبر ﷺ مستند معتبری ندارد و ترکیب و معنای آن نیز با احادیث صحیح سازگار
و هماهنگ نیست (قند پارسی)

موجب حکمت است و فلاح. اما کسانی که بر این قدر اکتفا کرده‌اند و همین مرتبه را کمال شمرده‌اند، البته بویی از حقیقت نبرده‌اند بلکه اولئك كالانعام بل هم اضل اند، چه قوت انسانی مقتضی آن است که این کس در فکر حقیقت هر شیء خصوص در طلب ماهیت حضرت باری بیفتد که این همه موجودات از کجا است و آن چیست و کیست؟ مردان خدا که سال‌ها ریاضت شاقه کشیدند و فرش تا عرش پیموده لا موجود الا الله می‌گویند و به آیه و حدیث ثابت می‌کنند چه معنی دارد.

نیست وقت آشنا طبعی که همچون مردمک

خط کشد بر جمله دفترها به مدّ نقطه‌ای

آری! العلم نقطة لكن مقلدان زمانه که ظاهر خود را چون محققان آراسته دارند، پیر و مرشد گردیده بیچاره عالمی را گمراه کردند. سبحان الله! شریعتی که به تبعیت او باید مقبول شد، مردود می‌کردند. کلمة الحق به گوش ایشان باید رساند و بسا فقیران این عهد که خود را بایزید و جُنید وقت می‌شمارند، چون خوب دریافته می‌شود، خبر از توحید ندارند، فی صاحب وحدت‌اند و فی طالب وحدت. انصاف چنان می‌خواهد هر فقیری که بر وحدت وجود قائل نباشد، او را نه فقیر توان گفت و نه پیر و فقیر، بلکه از سلسله فقرا بدر باید کرد. چه اصل مشرب ایشان آن است که ماسوای خدا هیچ موجود نیست. پس آن کس که معتقد این اصل نباشد و دلش لذت این قسم سخنان بر ندارد، حقا که مقلد خواهد بود. نمی‌گویم که همچو بی‌خودان چند که طاقت نشاء توحید ندارند طریقه‌ای که مخالف شرع شریف باشد، ورزند. اگرچه سالک راه حقیقت را هر قدم لغزشی لاحق می‌شود، چنانچه گاهی منسوب به کفر و گاهی متهم به دهر می‌گردد. لیکن خدایس آن است که اگر [ص ۱۷۹] صد شلنگ بزند، یک قدم از جاده شریعت بیرون نیفتد.

شعر

هزار بار توان کرد با خدا شوخی ولیک دم توان زد به مصطفی گستاخ

الحاصل فقیر کسی است که موحد و محقق باشد، بلکه آدم همان است که مفلس و وحدت وجود شود. اکثر عزیزان توحید را موقوف بر حال داشته‌اند. حیف وحدتی که موقوف بر حال و قال باشد. وحدت در ذات خود الآن کماکان است. ما که خود نشناخته باشیم، از ماست که بر ماست:

آن که من سرگشته اویم، منم

حکما به دلایل ثابت کرده‌اند که وجود این همه موالید ثلاثه از امتزاج عناصر اربعه هست و عناصر اربعه که فی الحقیقت باهم یکی‌اند، از فلک اول موجود شده و فلک اوّل از فلک دوّم. همچنین هر یک فلک درجه به درجه از جسم کُل و جسم کُل از عقل کُل اینک منتهی می‌شود به واجب الوجود. پس هر چه در وجود آمد و به لباس ممکن جلوه گر گردید، جز واجب الوجود نیست یعنی لا موجود الا الله خود به خود واجب است و ثابت.

روزی در مجلس شریف حضرت شاه لدها به تقریبی عزیز می‌گفت: همه از اوست دیگری گفت: همه اوست. آن حضرت فرمودند: هموست و ساکت شدند. از این چه است که آدم و قدم نامحرم است و هر که قدمی در راه طلب بردارد، صد فرسنگ از منزل دور افتد.

مثنوی

طلب آفت است و ارادت وبال وجودت حجاب است و وجدان محال
تمنای قُرب و خیالی حضور غرور است نفسانی ای دور دور
بیت

حق کسو و کجا نمی‌تواند بودن بسانور دُجا نمی‌تواند بودن
شعر

غیر ما نیست دیگری موجود تا خدا کیست جنگ باید کرد

*

عارفان چون دم از قدیم زنند ها و هورا میان دو نیم زنند

جان من! اینقدر سطور گو نوشته شده به مطالعه درآمد و آنچه مکنون خاطر است، نمی توان نوشت. دورِ دورِ مردم بی دانش است. گویند در مذهب تشیع تقیه رواست. من می گویم که فقیر را رواست که جزو ایمان خود سازد، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهِ بِقَدْرِ حُسْنِهِ وَّ جَمَالِهِ.

رقعه ثانی

افضل الفضلا سلامت!

نامه شما که مشتمل چندین تعارض و تخالف کلام فقیرانند باب الله بود رسید، بر معتقد خاص که در تحصیل علوم بهم رسانده اند، معلوم گردید. مهربانا! توحید چیزی است که بر معارف ما و شما موقوف است و از حقیقت آن وقوفی می خواهند، البته از کلام محققان سلف که بین الجمهور مشهور است، پیدا می شود به مطالعه در آرند. بقول شما که این عالم حادث قدیم نیست. پس در حالی که جز ذات حق چیزی دیگر نبود، احداث این عالم که غیر او مقرر می کنند، از کجا صورت گرفت و ماده این همه موجودات کرا می توان گفت؟ شاید خدای تعالی از بزرگان شما به وعده قیامت قرض گرفته باشد. دانایی را خانه آتش گرفت. چنانکه بنه و اسباب او همه سوخته خاکستر شد. از آنجا دریافت که همه چیز یک چیز و یک چیز همه چیز تواند شد. وحدت عین کثرت و کثرت عین وحدت است. خدا کند که خانه شما را نیز آتش درگیرد و آنچه از استثناهای مذهب خود و رد مشارب دیگر نوشته اند، از غیرتست که در حبس خانه محبوس اند. مُقید البته از جلوه مطلق محروم است. صوفی را مذهب نیست و اگر هست همه مذاهب اوست.

رباعی

نشناخت کسی بواقعی مطلق را این سرخ و سپید و زرد و استبرق را
هفتاد و دو فرقه را تو گویی باطل بر حق دانی اگر تو دانی حق را

[ص ۸۱]

زیاده زیاده است.

